

معنای توسعه چیست؟ توسعه در قالب اقتصاد یعنی ایجاد توانمندی برای رشد و رفاه اجتماعی و اقتصادی، پتانسیل‌ها و توانایی‌هایی که قادر به ایجاد رشد باشد. اما رشد یک پدیده قابل اندازه‌گیری است. توسعه قابل اندازه‌گیری است ولی رشد خصلت کاملاً کمی دارد. توسعه هم جنبه‌های کمی (GDP) و هم کیفی دارد اما رشد با کمیت‌های مشخص سروکار دارد. مثلاً تولید ناخالص داخلی می‌تواند رشد مثبت یا منفی داشته باشد. حتماً شنیده‌اید که دولت طی دو سه سال اخیر مدام از رشدهای مثبت و مخالفان از رشدهای منفی صحبت می‌کنند. توسعه در این مورد عبارت است از زیرساخت‌ها، روابط اجتماعی، مدیریت، امکانات اجتماعی و فرهنگی و غیره که زمینه را برای رشد فراهم می‌کند. در اقتصاد صنعتی غرب مثل آلمان طرح‌های توسعه چندین مملوس نیست و به دنبال رشدند چون زیرساخت‌های توسعه را دارند. ولی در یک کشور کمتر توسعه یافته بحث توسعه عمیق‌تر و جدی‌تر است چون باید زیرساخت‌ها را بسازد تا بتواند به سمت رشد حرکت کند. رشد می‌تواند بادوام باشد یا گذرا، اما توسعه باید بادوام و ماندگار باشد. رشد می‌تواند نوسانی باشد، مثلاً طی چند سال نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران مثبت و دورقمی بود. رشد دورقمی برای اقتصادها بسیار کمیاب است. در اقتصادهایی که مدت‌ها رشد ثابتی دارند رسیدن به عدد دورقمی کار دشواری می‌شود. اینکه می‌گویند اکنون رشد چین به شش، هفت درصد رسیده و قبلاً 12،11 درصد بود تا حدی طبیعی است. عدد 200 وقتی 10 درصد رشد کند 20 واحد باید اضافه شود ولی عدد 1000 وقتی می‌خواهد 10 درصد رشد کند 100 واحد باید به آن اضافه شود. آن 20 و 100 واحد نیروهای متفاوتی را بسیج می‌کنند و به دنبال خودشان می‌کشانند. بنابراین طبیعی است که وقتی سطح اقتصاد بالا می‌آید نرخ رشد اندکی کند شود. این را نباید کاملاً به حساب شکست آن اقتصاد بگذاریم. هرچند مقداری از آن را هم می‌توان به حساب شکست گذاشت و اینکه چین به هدف‌هایش نرسیده.

توسعه بادوام و ماندگار

فرق دارد. در وضع بادوام یک پدیده (steady state) با وضع ماندگار (stable state) وضع بادوام اقتصادی سر جایش باقی می‌ماند. در وضع ماندگار به تدریج رشد می‌کند ولی سر جای رشد خودش باقی می‌ماند. وقتی در فضایی مانده باشیم بادوام هستیم اما وقتی حرکت می‌کنیم و این حرکت بقا و دوام دارد ماندگار است. رشد و توسعه به ویژه رشد می‌توانند مسیرهای متفاوتی داشته باشند. اولین مسیر یک برنامه رشد یا توسعه برنامه مستقیم است. توسعه با مقیاس‌های خاص خود قابل اندازه‌گیری است ولی رشد به صورت دقیق با معیارهای آماری قابل اندازه‌گیری است. توسعه بحث کیفی دارد. ابزارهای اندازه‌گیری‌اش هم متفاوت است. مثلاً کیفیت آموزش را چگونه می‌توان اندازه‌گیری کرد؟ درست است که شاخص‌هایی وجود دارد ولی آن‌طور که رشد را اندازه می‌گیرند نمی‌توان کیفیت آموزش را اندازه‌گیری کرد. یکی از برنامه‌های اقتصادی چند سال

پیش بالا بردن کرامت انسانی بود. این حرف معنایی ندارد. اولاً، این امر در برنامه‌های اقتصادی قرار نمی‌گیرد بلکه در برنامه‌های اجتماعی و سیاسی است مثل وقتی که دولتی بکوشد اعتبار و شئون آن ملت در سطح جهان و داخل افزایش یابد. مهم‌ترین ابزارش هم احترام گذاشتن به خود آن مردم و آرایش آن است. در مسیر مستقیم اگر محور افقی را زمان بگذاریم محور عمودی متغیر است و به صورت یک خط مستقیم حرکت می‌کند. گاهی نیز منحنی است و این منحنی بالا و پایین می‌رود. اگر این منحنی بالا رود و همان‌جا باقی بماند یعنی یک منحنی لگاریتم نمایی است. گاهی اوقات میانبر است. اگر بین مردم و دولت اعتماد متقابل وجود داشته باشد برنامه‌های میانبر را به لحاظ را قبل از جنگ دوم ساموئلسن (Turnpike Theorem) اجتماعی بهتر متوجه می‌شوند. تئوری میانبر مطرح کرد. اقتصاد گاهی از مسیرهای میانبر می‌رود. اگر مردم صبوری نداشته باشند یا دولت را قبول نداشته باشند یا دولت سابقه فساد داشته باشد و سر مردم کلاه گذاشته باشد قادر به اتخاذ مسیرهای میانبر نیست. مسیر میانبر یعنی یک یا چند بخش اقتصاد کند شود و یک مسیر دیگر تند. مثلاً تشخیص این نکته که سطح دانش فنی پایین از بسیاری جهات رشد اقتصاد را کند می‌کند و حرکت در جهت سرمایه‌گذاری در آموزش. بنابراین اگر انتخاب این مسیرها بخشی از برنامه و خرد توسعه باشد باید فرق گذاشت با وقتی که سقوط واقعی و دگرگونی پیش می‌آید. توسعه می‌تواند توسعه پایدار باشد که با وضع بادوام و ماندگار فرق دارد. توسعه پایدار به این معنی است که در فرایند رشد و توسعه برخی منابع ضایع می‌شود، زیرساخت‌ها مستهلک می‌شود و محیط زیست و طبیعت از بین می‌رود. توسعه پایدار آن است که با سرعتی مناسب و سنجیده منابعی را پیدا کند برای جبران خرابی‌هایی که در محیط زیست ایجاد کرده. برخی به اشتباه فکر می‌کنند که توسعه پایدار یعنی عدم تخریب محیط زیست. اگر بخواهید کارخانه فولاد را گسترش دهید بر منابع اثر می‌گذارد و گاه چاره‌ای نیست جز اینکه جنگل تخریب شود. البته گاه دلیل این تخریب سود کسانی است که دستشان آلوده است. ولی وقتی مطابق برنامه میانبر پیش برویم قضیه متفاوت است و خرد اقتصادی پیچیده‌ای نیاز دارد. کار یک نفر و دو نفر نابغه نیست بلکه حضور جمعی اندیشه‌ورزان است که در اینجا کمک می‌کند.

امروز مفهوم زیست مصنوع هم به میدان آمده است. تا زمانی که آلودگی شهرها وجود دارد توسعه پایدار نداریم چون آمار مرگ و میر مردم بالای 50 سال است و آمار بیماری‌های تنفسی برای کودکان بالا می‌رود. محیط زیست مصنوع یکی از بحث‌های مهمی است که در توسعه مطرح شده. هر درجه‌ای از توسعه حتی اگر نتیجه‌اش عادلانه توزیع شود تا زمانی که آلودگی محیط را برای مردم ایجاد می‌کند حق اعتراض هم نسبت به آن وجود دارد. نمی‌توان از مردم، دانشمندان، نظریه‌پردازان، جوانان و مطبوعات حق اعتراض را سلب کرد. توسعه پایدار بحثی در اختیار اقتصاددانان نیست بلکه در اختیار مردم و مربوط به زندگی مردم است.

می‌رسیم به سلامت اجتماعی. توسعه‌ای که فرهنگ پول‌پرستی، مرد رندی و کلاهبرداری و فساد را نهادینه می‌کند نمی‌تواند یک توسعه واقعی باشد. برای رسیدن به توسعه پایدار باید محیط زیست طبیعی، محیط زیست مصنوع و سلامت اجتماعی مدنظر باشد و حق اعتراض وجود داشته

باشد. هیچ‌چیز به اندازه اعتراض و انتقاد نمی‌تواند ضامن توسعه پایدار باشد. به این ترتیب توسعه عامل اصلی رشد است اما با جنبه‌های زیادی سروکار دارد.

پس توسعه به معنای توزیع امکانات با غنای اجتماعی است. مجموعه‌ای از امکانات باید وجود داشته باشد از جمله اینکه این امکانات در اختیار چه فرد و کدام گروه اجتماعی است. نظریه‌ای که بر سرمایه‌داری بخش خصوصی مبتنی است و در نطق‌های انتخاباتی هم مرتب تکرار می‌کند و خصوصی‌سازی را عامل نجات بخش می‌شناسد دچار بازارگرایی افراطی است. چرا بخش خصوصی صلاحیت دارد همه منابع را در اختیار بگیرد، آن هم مصنوعی و تحت لوای برنامه‌های خصوصی‌سازی کنونی؟ برنامه خصوصی‌سازی اصلاً عامل توسعه نیست. البته اگر دولت جایگزین بخش خصوصی شود لزوماً بهترین کار را نکرده‌ایم. یک دولت ممکن است عملکردی سراپا سودجویانه داشته باشد و در آن فساد ریشه دوانده باشد.

علم‌زدگی و دیدگاه مکانیکی در بخش رشد اقتصادی موجب می‌شود پدیده توسعه رو به فراموشی گذاشته شود. رشد مورد نظر اقتصاددانان بورژوا در واقع مکانیکی است، تو گویی عوامل را کنار هم بگذاریم و به بازار فرصت دهیم و به بخش خصوصی امان دهیم تا هر بلایی می‌خواهد سر طبقه کارگر بیاورد و آنها را به اعتراض‌های بی‌پاسخ بکشاند به این امید که رشد ایجاد می‌کند. رشد بدون زیرساخت‌های اجتماعی نمی‌تواند شکل بگیرد. توسعه پدیده‌ای است کیفی که با روابط بین انسان‌ها و جامعه و منش‌های اجتماعی سروکار دارد. علم‌زدگی و دیدگاه مکانیکی همه پدیده‌ها را ثابت می‌گیرد و می‌گوید به فرض اینکه این عوامل ثابت بماند می‌توانیم این الگو را پیاده کنیم. عوامل ثابت نمی‌مانند و جهان متغیر است. به‌ویژه تأثیرهایی که نوسان‌های بازار و اصل سودآوری می‌کند محاسبات ما را به هم می‌زند. دیدگاهی که در مقابل این دیدگاه مکانیکی وجود دارد یکی دیدگاه نهادگرایی است که خود را از این تله بیرون آورده است. نهادگرایی به عوامل نهادی توجه می‌کند و می‌گوید برای برنامه توسعه و رشد باید نسبت به شرایط بیرونی اعتراض کنیم نه اینکه شرایط بیرونی را ثابت بگیریم. این اعتراضات به این شکل است که باید حضور عوامل بیرونی را در اقتصاد مورد توجه قرار دهیم. عوامل بیرونی شامل دستگاه سیاسی، سازمان احزاب، فرهنگ، روابط خانوادگی، قومیت و غیره است. راه‌حلهایی که نهادگرایان ارائه می‌دهند راه‌حلهایی نیست که به طور اساسی با بروز مشکلات مقابله کند. چون ریشه‌های پیداشدن این مشکلات را، مثلاً امپریالیسم و قدرت‌یابی سرمایه‌داری بومی، مورد توجه قرار نمی‌دهد.

در برابر دیدگاه نهادگرا دیدگاه رادیکال وجود دارد. در این دیدگاه توسعه بحثی است در اقتصاد سیاسی و نمی‌توان با علم اقتصاد و جدول‌بندی و نتیجه‌گیری روی کاغذ سراغش رفت. اقتصاد سیاسی ساختار قدرت را در وضع موجود ارزیابی می‌کند. در وضع موجود که اقتصاد سرمایه‌داری غالب است و دولت گرایش عمومی به سمت بازار و سرمایه‌داری دارد دیدگاه رادیکال در نقطه مقابل این نظر قرار دارد. هموارکردن راه توسعه این نیست که سرمایه‌گذاران و سرمایه‌داران راحت‌تر بتوانند فعالیت اقتصادی کنند. نه درست برعکس. راه‌حل این است که کارگران و مردم محروم راحت‌تر بتوانند زندگی کنند. دیدگاه اقتصاد رادیکال سعی می‌کند ریشه‌ها را بیابد و به ساخت قدرت اشاره کند که

این ستم نهادینه شده را به اقتصاد تحمیل می‌کند و اصلی‌ترین اثر این ستم است

موانع توسعه کدام‌اند؟

برخی نهادگرایان راست‌گرا عقیده دارند بازار به خوبی کار نمی‌کند. باید به بازار فرصت دهیم تا مکانیسم بازار روغن‌کاری شود. موانع توسعه یعنی به بازار بیشتر فرصت دهیم. کارگران نیروی کار خود را در بازار می‌فروشند. با حضور چند میلیون بی‌کار کارگران چه می‌توانند بکنند جز اینکه مدام شاهد پایین‌آمدن دستمزدها باشند. پایین‌آمدن دستمزد یعنی پایین‌آمدن قوه خرید مردم. الان نزدیک سه‌ونیم میلیون زارع داریم. این زارعان محصولشان را با قیمت تضمینی به دولت می‌فروشند. اگر قیمت تضمینی بالا نرود برای زارعان صرف نمی‌کند. اگر بخواهید قیمت تضمینی را بالا ببرید اقتصاددانان راست‌گرای بازارطلب که دولت هم در همان مسیر قرار دارد مدعی مداخله در بازار می‌شوند. ولی به رغم این ادعا خواهان افزایش قیمت ارز هستند. بالاخره دخالت خوب است یا بد؟ می‌گویند صادرات زیاد می‌شود. انگار ما منابع خالی داریم که تولید و صادر کنیم. ما که منابع عاطل نداریم، بلکه باید از سفره مردم کاست و به صادرات افزود. در 40 سال گذشته کدام ارز صادراتی به تولید اختصاص یافته؟ به جای آن ارز انباشت می‌شود. این همان بازارگرایی است همواره گفته‌اند اگر دستمزد کارگران را بالا ببرید تورم زیاد می‌شود. من بارها آزموده‌ام و اندازه‌گیری و اقتصادسنجی کرده‌ام، بالا بردن دستمزد عامل تورم نیست. عامل اصلی تورم در این جامعه توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد است. دستمزد را باید بالا ببریم. درصد کارگران زیر حداقل دستمزد می‌گیرند. آن 50 درصد اضافه حق اولاد و عیال و سنوات و... 50 هم نصیب‌شان نمی‌شود. اگر دستمزد را بالا ببریم، تمام تورمی که ممکن است تحت تأثیر قرار بگیرد، چهار، پنج درصد است. درست است که دود تحریم ایران به چشم زحمت‌کشان و مردم محروم می‌رود؛ ولی سیاست‌های کلی نیز تأثیر اصلی در شرایط کنونی داشته‌اند. می‌گویند اگر دستمزدها بالا برود، اگر قیمت‌های تضمینی کالاهای کشاورزی مثل علوفه و گندم و حبوبات بالا رود، تورم می‌شود؛ ولی به اطمینان می‌گویم نمی‌شود. مگر نگفتند شمول قانون کار را از کارگاه‌های زیر 10 نفر حذف کنیم، اشتغال ایجاد می‌شود. آن قانون را حذف کردند و بی‌کاری زیاد شد. اسم خودشان را هم می‌گذارند کارآفرین. بی‌کاری را به نزدیک 19-20 درصد رسانده‌اند و به خود می‌گویند کارآفرین.

پس موانع توسعه کدام‌اند؟ آیا سیاست‌گذاری‌ها غلط است؟ اگر سیاست‌ها را درست کنیم، اوضاع درست می‌شود؟ خیر. شرایط جانبی هم می‌خواهد. عواملی وجود دارد که علیه اجرای سیاست‌های درست قد علم می‌کند. اصلی‌ترین سیاستی که باید درست شود، از بین رفتن رانت‌خواری و فساد است. در اینجا کسی که می‌خواهد سیاست‌گذاری‌ها را اصلاح کند، همان کسی است که خود سیاست‌گذاری می‌کند.

آیا موانع نهادی است یا کارکردی؟ من با نهادگرایی اختلاف نظر دارم. فرق نهادگرایان با کارکردگرایان

چیست؟ می‌گویند عوامل نهادی باید دگرگون شود که همان عوامل کارکردی است. مگر می‌توان تربیت خانوادگی را دگرگون کرد؟ عوامل نهادی فقط از اعماق تاریخ نمی‌آیند. عوامل بیرون از سیستم امپریالیسم آمریکا است. نهادگرایی که در دانشگاه تدریس می‌کنند، حاضر نیستند این واژه را به کار ببرند؛ بلکه به جای آن می‌گویند استکبار. امپریالیسم یک پدیده است و تاکنون شاهدیم که برای بشریت چه به ارمغان آورده. شاهدیم که در ونزوئلا چه می‌کند. فردی را رئیس‌جمهور می‌خواند و دولت مادورو را تحت فشار می‌گذارد.

راهکارهای مقابله با موانع

اقتصاد ایران نیاز به عدالت اجتماعی و هدایت منابع در راستای درست دارد. ما با موانع ساختاری مواجهیم؛ از قبیل ساخت طبقاتی در کشور. قدرت سیاسی و اقتصادی می‌تواند در کشوری مثل ایران در اختیار یک لایه اجتماعی باشد که مانع انتقال منابع به فعالیت‌های تولیدی شود. چرا؟ چون فعالیت تولیدی زمان‌بر است. به جای آن منابع به سمت دلالی و بسازبفروشی می‌رود. الان بیش از سه میلیون واحد مسکونی خالی در کشور داریم. 80 درصد آن خانه‌های گران هستند. این در حالی است که بسیاری از جوانان خانه ندارند. باید نحوه توزیع منابع و موانع ساختاری دگرگون شود. دگرگونی ساختاری روشی علمی است؛ یعنی ساختار توزیع درآمد و قدرت باید دگرگون شود. دگرگونی ساختاری اراده‌گرایانه است؛ نه تاریخ‌گرایانه و تسلیم‌شدن به روندهای تاریخی. سپس دگرگونی ساختاری طبقاتی قرار دارد که شرایط تاریخی را به اضافه میزان اراده در چارچوب برنامه و افق آینده‌نگرانه با هم تنظیم می‌کند. اوایل قرن بیستم این رویکرد را رزا لوکزامبورگ در غرب و ولادیمیر ایلیچ لنین در شرق پایه‌گذاری کرده‌اند و پشتوانه آن صف‌آرایی طبقاتی و خردورزی و اراده انقلابی است.

از جوهر عرض به معنای بازکردن و نمایاندن است. اعتراض‌کننده دارای اراده (objection) اعتراض می‌رسم که (Criticism) است. در کنار اعتراض نیروی اعتراض‌کننده مطرح می‌شود. سپس به نقد جوهره زندگی مدرن است. مدرنیسم با انتقاد به وجود آمد و هیچ پدیده‌ای بدون انتقاد ساخته هم (reform) نمی‌شود. البته انتقاد با عیب‌جویی که معمولاً اتفاق می‌افتد، تفاوت دارد. بحث اصلاح مطرح است. اصلاح مبتنی بر قبول همه ساختار سیاسی حاکمیت است. اصلاح حق دارد بگوید حداقل بنا به فرض اگر یک ساختار سیاسی مانع اصلاحات است، چه باید کرد؟ اصلاح‌طلبان ما به این دلیل متوقف شدند که اجازه گستردن اندیشه نمی‌دادند و می‌گفتند این زیاده‌روی یا افراط است. رزا لوکزامبورگ در کتاب «اصلاح یا انقلاب» در واقع از اصلاحات روی برنمی‌گرداند؛ ولی می‌گوید در نظام سرمایه‌داری تا زمانی که تکانه‌های لازم را به ساخت قدرت ندهیم، اصلاحات به نتیجه نمی‌رسد. اصلاح یکی از ابزارهای اعتراض و آزمون دولت‌هاست.

موانع واقعی توسعه چیست؟ آیا نیروهای اجتماعی بازدارنده‌اند؟ یعنی طبقه‌ای وجود دارد که مانع توسعه همگانی می‌شود؛ چون منافع آن با منافع توده‌های مردم گره نمی‌خورد و هرچه ثروت تلنبار

می‌کند، چیزی نصیب مردم نمی‌شود؟ آیا ساختار قدرت مانع توسعه است؟ آیا سازوکار رانت و بهره‌کشی و نظام طبقاتی است؟ یا از طرف دیگر خود بازار کار نمی‌کند؟ یا سرمایه‌گذاران دلخورند؟ ابتدا و قبل از هر چیز باید توزیع مشخص شود. تا ساختار توزیع مشخص نشود، نمی‌توانیم به تولید برسیم. باید فقر را از بین ببریم تا توسعه داشته باشیم. مانع اصلی فقر و عقب‌ماندگی است. بهترین نیرویی که می‌تواند آینده را برای خود بسازد، خود مردم است. اگر توزیع مجدد منابع و ثروت به نفع مردم صورت بگیرد، صرف‌نظر از اینکه سرمایه‌گذاری در خدمات رفاهی، آموزش و بهداشت بهترین سرمایه‌گذاری اقتصادی است، اعتراضی را برمی‌انگیزد که پاسخ خود را پیدا کرده است.

به نقل از شرق